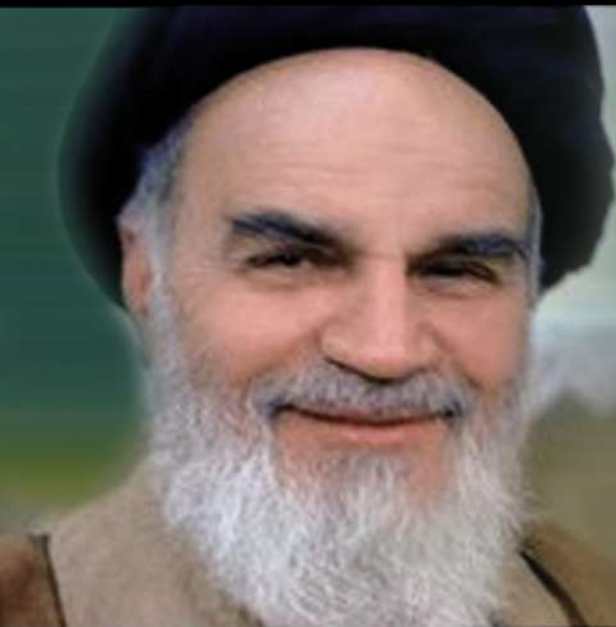




ویژه نامه بزرگداشت رحلت امام خمینی (ره)



بررسی دیدگاه های شناختی امام

✓ هستی شناسی عقلی از منظر امام

✓ هستی شناسی شهودی از دید امام

بزرگداشت امام برای ما جنبه اعتقادی، ایمانی، انقلابی، عاطفی و ملی دارد.

مقام معظم رهبری

در این نوشتار که ویژه نامه ای است به مناسبت هفته بزرگداشت امام بزرگوار بنابراین بود تا دیدگاههای ایشان در رابطه با مباحث متعدد به طور مختصر مورد بررسی قرار گیرد ولی با توجه به گستردگی موضوعات و نیز با توجه به مصادف بودن ایام ارتحال با روز بزرگداشت حکیم بزرگ صدرالمآلهین شیرازی به بررسی دیدگاه امام در فلسفه و عرفان و رابطه این دو با اخلاق از منظر بزرگان معاصر می پردازیم.



مقام معظم رهبری: رئیسی عزیز خستگی نمی شناخت



سال جهش تولید با مشارکت مردم

تصویر کننده: امور فرهنگ دانشگاه شیخ بهائی



بخش اول

هستی شناسی عقلی از دیدگاه امام خمینی

الف: جایگاه فلسفه در دیدگاه امام راحل

امام خمینی فلسفه را یکی از علوم برهانی و عقلی می داند که می تواند در معرفت و شناخت به انسان کمک کند، و عقل انسان را سیراب نماید. در درسهای تفسیر سوره مبارکه حمد می فرمایند: «فلسفه وسیله است، خودش مطلوب نیست. وسیله است برای اینکه شما مسائل را، معارف را با برهان به عقلتان برسانید، هنرش همین قدر است.»^۱ و در نامه به فرزندان ضمن برتری دادن به لسان انبیاء و اولیای خلص و اصحاب دل به اصحاب براهین و فلسفه می گویند:

«و آنچه گفتیم به آن معنا نیست که به فلسفه و علوم برهانی و عقلی نپرداز و از علوم استدلالی روی گردان که این خیانت به عقل و استدلال و فلسفه است، بلکه به آن معنی است که فلسفه و استدلال راهی است برای وصول به مقصد اصلی و نباید تو را از مقصد و مقصود و محبوب محجوب کند.»^۲

امام در برابر کسانی که فلسفه اسلامی را به دلیل ریشه یونانی مورد انتقاد قرار می دادند، این نقد را به دلیل کم اطلاعی و بی اطلاعی می دانند و حکمت و فلسفه اسلامی به ویژه حکمت صدرایی را بهره مند از نور قرآن و حدیث می دانند و بین حکمت اسلامی و یونانی فاصله ی بسیار قائل هستند؛ بنابراین حکمت اسلامی در دیدگاه امام نه تنها مخالف قرآن (یعنی وحی) نیست بلکه همراه و پرورش یافته در دامن کتاب و سنت است.^۳ مشرب فلسفی امام خمینی و بیشترین تمایل ایشان در فلسفه به صدر المتألهین و حکمت متعالیه است، و سالها ایشان از مدرسین به نام فلسفه صدرایی به شمار می آمدند، مباحث اصلی و ریشه ای مکتب صدرایی مانند بحث اصالت وجود، حرکت جوهری، قاعده الواحد، تجرد نفس، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا بودن نفس، علم تفصیلی و اجمالی حق تعالی در مقام ذات و دیگر مباحث، مورد پذیرش ایشان می باشد.

ب) فلسفه از نگاه امام خمینی

اصطلاح فلسفه در میراث فرهنگی ما اصطلاح جا افتاده ای نیست. فلسفه را به دانشی که به عوارض وجود، موجود بما هو موجود - قبل از آنکه ریاضی یا طبیعی شود، می پردازد - معنا کردند. فلسفه های مضاف بیشتر در غرب مطرح است و بیشتر در حوزه فلسفه علم و فلسفه حقوق کار شده است و حتی در زمینه فلسفه ی فلسفه در غرب هم کمتر توجه شده است

بنابراین بین فلسفه ی حق با فلسفه علم حقوق تفاوت وجود دارد. یعنی گاهی گفته می شود فلسفه حقوق و اینجا حقوق جمع حق است و گاهی از فلسفه حقوق، فلسفه علم حقوق قصد می شود. در فلسفه اخلاق هم همینطور است؛ یعنی گاهی مراد، فلسفه ی خلق است و گاهی منظور فلسفه علم اخلاق است. فلسفه های مضاف که به دانشی اضافه می شوند می خواهند آن دانش مضاف الیه را با یک نگاه درجه دوم بررسی کنند و تعریف، موضوع، روش و سایر مسائل آن را مورد دقت قرار می دهند و به عبارت دیگر به خود فلسفه نمی پردازند، البته کسی که خود فیلسوف است و مسائل درونی

^۱ - (تفسیر سوره حمد، ص ۱۰۹ و ۱۱۰)

^۲ - (صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۲۲۰)

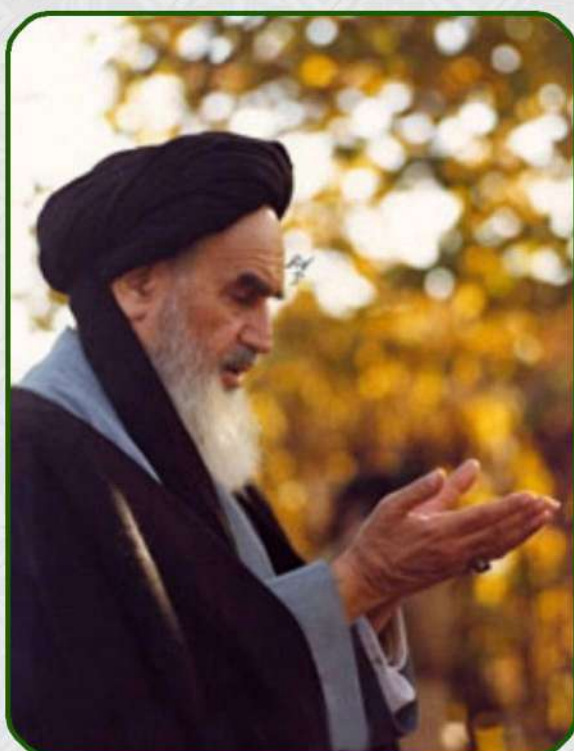
^۳ - (آداب الصلاة، ص ۳۰۴؛ تقریرات فلسفه، ج ۱، ص ۸۷ و ...)



فلسفه را فیلسوفانه کار کرده است، از نگاه بیرونی بهتر می‌تواند در مورد فلسفه قضاوت کند مانند کسی که در فلسفه علم کار می‌کند که اگر عالم باشد و بر فلسفه هم تسلط داشته باشد در ارزیابی و تحلیل فلسفه علم موفق تر است. در واقع در این گونه موارد فلسفه می‌خواهد به پرسش‌های بیرونی فلسفه بپردازد. حال جای این سؤال است که حضرت امام به این پرسش‌های بیرونی فلسفه مانند موضوع فلسفه، تعریف فلسفه، روش فلسفه و ... پرداخته است؟ البته قطعاً به این شکل نیست که امام بر روی تک‌تک آنها به صورت سرفصل‌های جداگانه در آثار جداگانه پرداخته باشد ولی اگر آثار حضرت امام به صورت دقیق بررسی شود می‌بینیم که به پرسش‌های بیرونی فلسفه نیز پرداخته است که در این مقال به برخی از پرسش‌های بیرون فلسفه توسط حضرت امام اشاره می‌شود.

ج) موضوع فلسفه از دیدگاه امام خمینی

حضرت امام شخصیت جامعی بود و هم فقیه بود و هم فیلسوف و هم عارف بود. اگر ملاصدرا قرآن را با فلسفه و عرفان پیوند زد، حضرت امام هم فقه را با فلسفه و عرفان پیوند زد و اتفاقاً ایشان نگاه بیرونی به فلسفه داشتند که در این امر موفق شدند. امام مانند سایر فلاسفه ابتدا تعریفی از علم فلسفه ارائه کردند که از عوارض وجود به ماهو وجود بحث می‌کند و در کتاب «الرسائل العشره» این نکته را بیان می‌دارد اما در کتاب «الانوار الهدایه» بیان می‌دارند که دیدگاه دیگری هم وجود دارد و گویا اشکالی به مورد اول می‌بینند. در کتاب «مناهج الاصول» که کتاب اصول ایشان است تعریف فلسفه و موضوع آن را طرداً للباب مطرح می‌کنند و درباره موضوع فلسفه بیان می‌کنند که اگر موضوع فلسفه وجود باشد، بسیاری از موضوعات با تکلف در این علم بحث می‌شود مانند ماهیات، بحث عدم، معاد، احوال بهشت و جهنم که همگی باید در این علم بحث شود. اما حضرت امام بیان نمی‌کنند که اگر موضوع فلسفه وجود نباشد پس چه چیزی را باید موضوع علم فلسفه قرار دارد. در واقع با یک نگاه درجه دو حضرت امام این حاشیه را به موضوع فلسفه وارد می‌کنند.



ای رب! نظری ز پاکبازانم ده
لطفی کن و ره به دلنوازانم ده
از مدرسه و خانقهم باز رهان
مجنون کن و خاطر پریشانم ده.

ای پیر! مرا به خانقه منزل ده
از یارِ رُخ دوست، مُراد دل ده
حاصل نشد از مدرسه جز دوری یار
جانا! مددی به عُمر بی‌حاصل ده.



د) روش و رویکردهای فلسفی امام خمینی

مطلب دیگر درباره روش و رویکرد فلسفه است. امام روش فلسفه را مانند ملاصدرا هم برهانی و هم شهودی می‌داند و این یعنی با روش شهودی نیز می‌توان مسائل فلسفه را اثبات کرد و با روش برهانی آن را مبرهن ساخت. کاری که ابن عربی کرد این بود که مکاشفات عرفا را مبین کرد و نه مبرهن. زیرا بین تبیین و برهانی کردن فرق است. پیش از ابن عربی مکاشفات عرفا فقط بیان می‌شد ولی توضیحی درباره آن داده نمی‌شد و به عنوان مثال گفته می‌شد: «سبحانی ما اعظم شأنی». ابن عربی از این عبارت یک تبیین علمی ارائه کرد که غیرعارف هم این جمله را بر اساس وحدت وجود بفهمد ولی برهانی برای وحدت وجود ارائه نکرد و برای اولین بار ابن‌ترکه برای وحدت وجود برهان آورد و ملاصدرا نظام عرفانی را مبرهن کرد.

حضرت امام هم همین مشی ملاصدرا را دارد و روش عقلی و کشفی را دنبال می‌کند و لذا رویکرد امام به فلسفه رویکرد عرفانی - قرآنی است. به عنوان شاهد مثال به بخشی از کلام دکتر مهدی حائری یزدی استناد می‌کنیم که ایشان هم در درس منظومه و هم در درس اسفار حضرت امام شرکت می‌کردند. امام درس‌های فلسفه خصوصی داشتند که حتی شاگردان بسیار نزدیک به امام در درس فقه و اصول و شاگردان عمومی درس فلسفه ایشان اطلاع نداشتند که امام درس خصوصی فلسفه نیز دارند. دکتر حائری همچنین ذکر می‌کنند که امام علاقه‌ای به حکمت مشاء و فلاسفه آن نداشت و در درس اسفار بیشتر جاذبه عرفانی داشت و اسفار را هم از دیدگاه ابن عربی نگاه می‌کرد و نه از نظر ابن‌سینا و فارابی و وقتی ما بر ایشان اشکال می‌گرفتیم ایشان در جواب می‌فرمود که شما باید ذهن خود را از مباحث سینیوی و مشایی پاک کنید. به عبارت دیگر نگاه امام در مباحث فلسفی نیز نگاه عرفانی است. درباره عالم مثال در کتاب تقریرات فلسفه، جلد ۱، صفحه ۸۱ می‌فرماید که «کشف عالم مثال توسط عرفا صورت گرفت و شیخ اشراق عالم مثال را کشف کرد و اگر انسان با چشم کثرت بین طبیعت از روزنه طبیعت عالم کثرت‌نمای طبیعت را تماشا کند، مشرک می‌شود و غیرحق کثیر را می‌بیند ولی اگر این چشم را بسته و چشم دیگری را گشوده و از این طبیعت پرواز کند و نور بصر نفس را رو به عالم بالا گرداند، عالم برزخ و عالم مثال را می‌بیند.» این یعنی که اگر با روش متعارف سراغ کشف عالم مثال بروید چیزی نصیب نمی‌شود و باید روش دیگری استفاده شود تا عالم مثال را بیابید.

امام علاوه بر روش استدلالی و روش عرفانی از قرآن هم در استدلالات فلسفی استفاده کردند. در صحیفه، جلد ۶ صفحه ۲۸۷ می‌فرماید: «قرآن عجب‌ه‌ای است که به همه اشکال انسان را اداره می‌کند و در عین حال که از انسان فیلسوف، فقیه و عارف می‌سازد؛ قرآن می‌تواند پرسش‌های فلسفی ما را پاسخ دهد و قرآن حتی در استدلالات و برهان‌سازی می‌تواند به ما کمک کند».

ه) رابطه مسئله فطرت و حکمت از دیدگاه امام خمینی

مسئله سوم رابطه فطرت و حکمت است. حضرت امام از شاگردان خصوصی آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی بودند و می‌توان به جرات گفت آیت‌الله شاه‌آبادی فیلسوف فطرت بود و استفاده از فطرت در معارف را حضرت امام از ایشان فرا گرفت و از این رو اگر کتاب شرح چهل حدیث یا سایر آثار حضرت امام را مشاهده کنید این مطلب کاملاً آشکار است و احکام فطرت را بدیهی‌ترین احکام می‌دانند و به نظر می‌رسد اگر کسی این مطلب امام را دنبال کند، شاید بتواند موفق به تاسیس یک نظام فلسفی جدید شود.

گاهی برخی از بزرگان یک راهی را باز می‌کنند و دیگران باید آن را بسط دهند. در همین کتاب شرح چهل حدیث، آمده است که احکام فطرت از جمیع احکام بدیهی، بدیهی‌تر هستند زیرا در همه احکام عقلی حکمی که بدین مثابه باشد که احدی در آن خلاف نکند و نکرده باشد نداریم و معلوم است چنین چیزی اوضح ضروریات و ابده بدیهیات است و



چیزهایی که لازمه آن باشد نیز باید از اوضح ضروریات باشد. پس اگر توحید یا سایر مسائل از احکام فطرت یا لوازم آن باشد باید از اظهر ضروریات باشد.

امام در کتاب شرح جنود عقل و جهل و شرح کتاب چهل حدیث، اصل فطرت را مبنا برای یک دوره الهیات بالمعنی الاخص قرار داده است و مباحث مربوط به اثبات خدا، توحید، صفات، نبوت، بعث رسل، انزال کتب، ملائکه و معاد را همه بر اساس فطرت تبیین کرده است. جای این سؤال وجود دارد آیا اگر این موضوعات بر اساس فطرت دنبال شود می‌شود یک سری امور عامه دیگر نوشت؟ امام از اصل فطرت در الهیات بالمعنی الاخص بهره برده‌اند و در بحث امور عامه یک کار جدیدی است که با این نگاه درجه دو می‌توان به دستاورد جدیدی رسید.



آیت الله محمد علی شاه آبادی

ای دوست! مرا خدمت پیری برسان
فریاد رسا! به دستگیری برسان
طور است هوس در این ره دور و دراز
یاری کن و یار خوش ضمیری برسان.

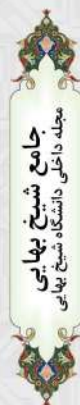
و) کارکردهای فلسفه از نظر امام خمینی

مطلب بعد کارکرد فلسفه است امام چه نگاهی به فلسفه داشت؟ فلسفه را غایت می‌دانست یا ابزار؟ آیا فیلسوف فلسفه بداند تا فیلسوف بشود یا غایت چیز دیگری است؟ امام فلسفه را ابزار می‌داند و البته نه به معنای منفی بلکه مقدمه و وسیله برای صعود برای رسیدن به هدف متعالی. اگر کسی فلسفه بداند مثل کسی است که برای رسیدن به پشت بام بر روی نردبان است ولی در وسط و یا انتهای نردبان متوقف شود و همان جا بماند. لذا حضرت امام در تفسیر سوره حمد معتقد است که فلسفه وسیله است تا معارف با برهان به عقل برسد و خود فلسفه مطلوب نیست و هنرش همین میزان است. آن چیزی که می‌تواند انسان را راه ببرد عبارت از پایی است که انسان با آن جلوه خدا را ببیند. امام با اشاره به شعر پای استدلالیون چوبین بود ... بیان می‌دارد که یک پای راهبری نیاز است که بتوان در مسیری گام بردارد که با آن جلوه خدا را مشاهده کرد که در قلب وارد می‌شود یعنی اگر از عقل به قلب نروید فقط نیمه راه را طی کردید. ابزار فلسفه لازم است ولی کافی نیست.

در جایی امام می‌فرماید که لسان دعوت انبیاء و اولیاء، لسان رایج فلسفه نیست. افرادی که مخالف فلسفه هستند گاهی به این مطلب امام استناد می‌کنند. افرادی که مخالف فلسفه هستند دو دسته هستند عده‌ای سنتی‌های و عده‌ای روشنفکران مخالف فلسفه هستند. دسته سنتی‌هایی که مخالف فلسفه هستند برای شرعی نشان دادن حرف خود می‌گویند که انبیاء در دعوت مردم به خدا از زبان فلسفه استفاده نمی‌کردند. امام می‌فرمود که لسان دعوت انبیاء لسان رایج فلسفه نیست بلکه آنها با جان و دل مردم کار دارند و نتایج براهین را به قلب بندگان خدا می‌رسانند و آنان را از دورن جان و دل هدایت می‌کنند ولی این بدین معنا نیست که به فلسفه و علوم عقلانی و استدلالی نباید پرداخت که این خیانت به عقل استدلال و فلسفه است. این علوم و از جمله فلسفه راه و عبور به سوی مقصد است. خود مقصد و مقصود و محبوب نیست و همه علوم این شان وسیله بودن را دارند. اگر کسی این علوم را طی کرد و به محبوب رسید می‌توان گفت که به کارکرد فلسفه رسیده است.

ز) ارتباط فلسفه با طبیعیات از دیدگاه امام خمینی

مطلب دیگر بحث ارتباط فلسفه با طبیعیات و علوم دیگر است. امام مخالف ارتباط فلسفه و طبیعیات است یعنی قبول ندارند که گزاره‌های طبیعت شناختی مبنا و مقدمه برای ادعای فلسفی شوند. به همین خاطر در تقریرات فلسفه جلد ۲، صفحه ۳۸۱ می‌فرماید اینکه عقول منحصر به عقول عشره شده است به این خاطر است که ازدواج نمودن عقل حکیم





با رصد مترصدین و جمع‌شدن عقل وی و رصد منجم است زیرا اگر حکیم به عقل حکمی خود اکتفا کند عقول را غیرمتمنهای می‌بیند چون اشراقیون که رصد را در نظر نگرفتند قائل شدند به اینکه عقول غیرمتمنهای هستند ولی مثل شیخ‌الرئیس چون اهل رصد بوده است و به عقیده منجمان ۹ فلک دیده است، به عقول عشره قائل شده است بنابراین از زمانی که افلاک تسعه را باطل دانسته‌اند عشریت عقول هم از بین رفته است. یعنی این استفاده فلسفه از طبیعیات غلط است.

البته اینجا به عنوان ملاحظه باید گفت که شیخ اشراق مباحثی را در اخترشناسی دارد که پیوند فلسفه و نجوم را دارد. مرحوم علامه طباطبایی معتقد بر این بود که طبیعیات می‌تواند مسئله فلسفی بسازد و با اینکه امام چیزی در این باره نقل نکردند ولی مخالف این نظر نیستند. اما بحث امام این است که آیا نتیجه علمی در طبیعت‌شناختی، مانند آنچه که به اصطلاح فلسفه علمی امثال فیلیسن شاله و برخی مارکسیست‌ها ادعا کردند، می‌تواند به ما نتیجه فلسفی ارائه دهد؟ امام در بحث‌های اصول از فلسفه استفاده کردند. هرچند برخی از اساتید که شاگرد امام بودند شنیدیم که امام معتقد به این نبود که در اصول باید خیلی از فلسفه استفاده کرد ولی ایشان در بحث طلب و اراده که در علم اصول مطرح است، کاملاً از بحث‌های فلسفی استفاده کردند و بیان می‌دارند که محال است که حیثیت افتقار را بتوان از وجود معلول بگیریم. در جلد سوم تقریرات هم از فلسفه در مباحث معاد جسمانی استفاده کردند.



ک) رابطه حکمت و سیاست از منظر امام خمینی

امام بین حکمت عرفانی و سیاست، به معنای فقه سیاسی که از کتاب جواهر استنباط کردند، پیوند برقرار کردند. در بحث‌های عرفانی، ولایت عرفانی را کاملاً قبول دارند و مانند سایر اهل عرفان معتقد است که کسی که به ولایت عرفانی برسد، از ولایت سیاسی نیز برخوردار است که به این نکته شیخ اشراق ابن عربی تصریح دارند. دلیل اینکه برخی از جنبش‌های عرفانی حرکات سیاسی نیز داشتند به خاطر همین اعتقاد است.

این نکته جالب توجه است که چطور امام بحث حیل را نمی‌پذیرند اما به مصالح اعتقاد دارند و باید تبیین شود که این مصلحت چه تفاوتی دارد با مصلحتی که سکولارها به آن معتقدند دارد. امام حفظ نظام را از اوجب واجبات می‌دانند که اگر با حج تزامم پیدا کرد می‌توان موقتاً حج را تعطیل کرد. در فقه جواهری که از عنصر مصلحت و شرایط زمان و مکان استفاده می‌کند کاملاً نگاه عرفانی است. یعنی امام با رویکرد عرفانی کشور را اداره می‌کند. این جمله امام که فرمود خرمشهر را خدا آزاد کرد، آن رویکردی که امام در جامعه ایجاد کرد و روحی که در کالبد جامعه دمید که اینگونه نسل جوان جان خود را در راه نظام اسلامی می‌دادند آیا فقط به صرف احکام فقهی بود؟



همیشه در طول تاریخ فقه‌های زیادی بودند اما امام با پیوند حکمت عرفانی با فقه سیاسی توانست این حقیقت را در جامعه ایجاد کند که جامعه به فتوای مرجع تقلید با دید عرفانی نگاه کنند به طوریکه جوانی ۱۶ ساله به مرحله‌ای می‌رسد که راه صد ساله را یک شبه طی می‌کند و این ثمره پیوند حکمت عرفانی و فقه سیاسی در دیدگاه حضرت امام خمینی(ره) بود.

آنان که به علم فلسفه می‌نازند
بر علم دگر، به آشکارا تازند
ترسم که در این حجاب اکبر، آخر
سرگرم شوند و خویشتن را بازند.

بخش دوم

هستی شناسی شهودی از نگاه امام خمینی

مقدمه :

وقتی سخن از شهود است شاید واژه شناخت به معنای دانستن مناسب نباشد، زیرا شناساندن هنر عقل است و نمایاندن هنر شهود والته این تعبیر نیز به سبب ضیق معنا است و گرنه نمایش خود شهود ویا مرحله‌ای از شهود است و شاید درست آن باشد که گفته شود ابزار شناخت عقل است و ابزار شهود عشق:



ای عشق ببار بر سرم رحمت خویش
ای عقل مرا با کن از زحمت خویش
از عقل بریدم و به او پیوستم
شاید کشدم به لطف در خلوت خویش



الته می توان برای شناخت معنای وسیع تری در نظر گرفت که در برگیرنده شهود نیز باشد، به هرحال پس از اشاره به دیدگاه فلسفی امام در این قسمت به مبانی عرفانی آن بزرگوار می پردازیم .



دغدغه ی فرهنگ

ما به کسانی که اهل کار فرهنگی هستند دایم می گوئیم .
به بعضی تکرار می کنیم .
به بعضی التماس می کنیم .
بعضی را در اینجا جمع می کنیم و به بعضی پیغام می دهیم

که آقا! ... کار فرهنگی بکنید .
جواب کار فرهنگی **باطل** ، کار فرهنگی **حق** است .

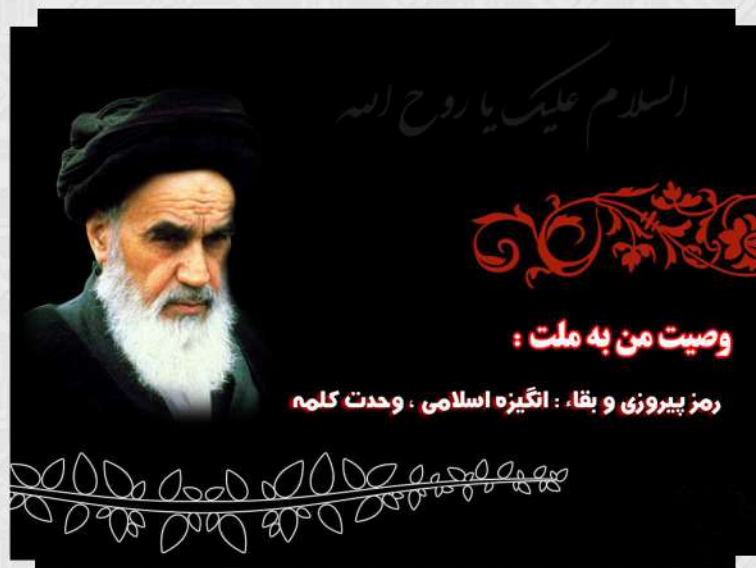
الف (ویژگی های عرفان امام خمینی از دیدگاه مرید و شاگرد مبرز او



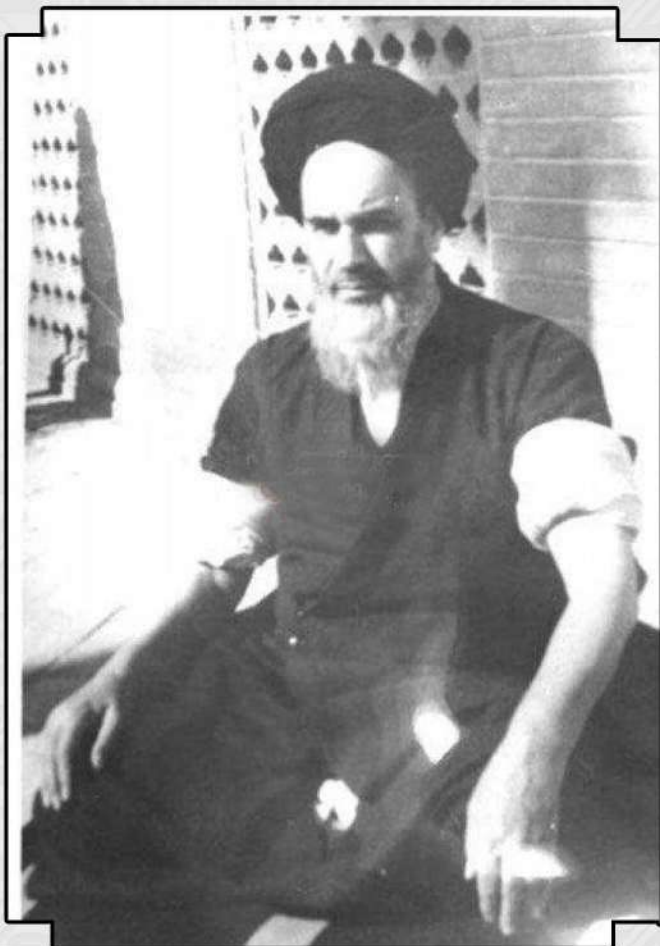
اگر در تاریخ و در قرون متمادی کسانی در عالم خلقت ظاهر شدند که عنوان عارف بر آنان صادق بود و اگر هر یک در باب سلوک و در نور دیدن مقامات و ضرورت داشتن پیر و مراد سخن گفتند بعد از آن که اهل عمل شدند اگر ابن عربی، قونوی، ابوسعید، مولانا، حافظ و... از شیوخ عرفان در قرون متقدم بودند در عصر ما نیز امام خمینی از بزرگان راه یافته به مراحل معرفت عملی تحت نظر پیر و مراد خود بود، استاد داشت، و سلوک کرد، و واصل گشت، در این بخش از این نوشتار که حاوی اشاراتی است به عرفان امام با استفاده از گفتاری از آیه الله جوادی آملی^۴ که از مریدان و شاگردان مبرز آن بزرگوار است به بررسی موضوع می پردازیم.

ب (عارف کیست؟

عارف کسی است که بتواند با موت ارادی بر بدن مسلط بشود. وقتی که این چنین شد، مرگ طبیعی را تجربه کرده است. وقتی که مرگ طبیعی برایش تجربه شد، آن وقت آن سخن بلند مرحوم بوعلی در نمط نهم اشارات خوب روشن می شود که عارف حش است و بش است و شجاع است، کیف و هو بمعزل عن تقیه الموت. استاد ما مرحوم آقای شعرانی (رض) می فرمودند: عبارت های مرحوم ابن سینا شبیه نصوص است، روایت است؛ مخصوصاً آن نمط نهم و دهم اشارات. بعد معلوم شد این سخن مرحوم خواجه نصیر است در اول منطقیات اشارات که ابن سینا عباراتی دارد، جواهری دارد، فصوصی دارد و نصوصی که عبارات ایشان مثل نگین است، مثل گوهری است که شبیه روایات است. این سخن خواجه نصیر در وصف عبارات مرحوم بوعلی است. او در مقامات العارفین اشارات در مورد عارف می گوید: حش بش بسام و هو شجاع و کیف لا و هو بمعزل عن تقیه الموت. عارف از موت تقیه ای ندارد.



^۴ - بیانات حضرت آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه)، ریاست کنگره اندیشه های اخلاقی - عرفانی امام خمینی (ره) در دیدار با برگزار کنندگان این کنگره - بهار ۱۳۸۲



کعبه‌ی عشق

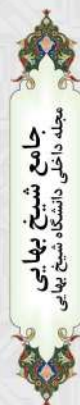
از دلبرم به بُتکده نام و نشان نبود
در کعبه نیز، جلوه‌ای از او عیان نبود
در خانقاه، ذکری از آن گلِ غدار نیست
در دیر و، در کنیسه، کلامی از آن نبود
در مدرّسِ فقیه، به جُز قیل و قال نیست
در دادگاه، هیچ از او داستان نبود
در محضر ادیب شدم، بلکه یابمش
دیدم کلام جُز ز «معانی بیان» نبود
حیرت‌زده، شدم به صفوف قلندران
آنجا به جُز مدیحتی از قلدران نبود
یک قطره می، ز جام تو ای یار دلفریب!
آن می‌دهد که در همه ملک جهان نبود
یک غمزه کرد و ریخت به جان یک شرر، کز آن
در بارگاه قُدس بر قُدسیان نبود.

ج (تفاوت عرفان و اخلاق

از خصوصیت ممتاز امام این بود که اولاً ایشان در سیره و سنت شان بین اخلاق و عرفان کاملاً فرق گذاشتند. فرق اخلاق و عرفان این نیست که یکی پویا است و دیگری غیر پویا. اخلاق در مرحله خیلی نازل است و عرفان در اوج قرار دارد و بین اخلاق و عرفان، فلسفه فاصله است. اصلاً نباید گفت بین اخلاق و عرفان چه تفاوتی هست تا بگوییم یکی پویا است و دیگری غیر پویا. اصلاً اینها قابل قیاس نیستند، دو کلی اند.

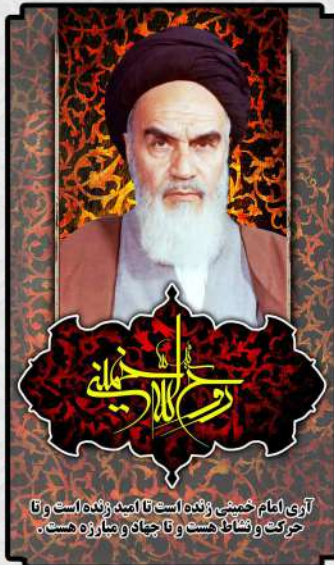
اخلاق این است که انسان سعی کند آدم خوبی بشود، زاهد بشود، اهل بهشت بشود، عادل بشود، با تقوا بشود و از طریق فهم همه فضائل نفسانی که در کتاب های اخلاق آمده است و عمل به آنها، سرانجام یک انسان وارسته به تمام معنا بشود.

اما در عرفان چنین کسی تازه در پله اول است، او نمی خواهد آدم خوبی بشود، آدم خوب شده است. او می خواهد بهشت را ببیند. آن کجا و این کجا! آن یک چیز است و این یک چیز دیگر. اگر کسی همه فضائل را جمع کرد و به



درجات عالیه تقوا و عدالت رسید و در همه ملکات فاضله ممتاز شد، شاگرد عرفان است. عرفان معنایش این نیست که آدم زحمت بکشد که آدم خوبی بشود، عرفان با شهود کار دارد. در عرفان، ترس از جهنم یا اشتیاق به بهشت و اشتیاق به لقاء الله مطرح نیست. اینها در اخلاق مطرح است عارف می خواهد بگوید: بله، من هم دلیل های فراوانی دارم که جهنم را ببینم. می خواهم بهشت را ببینم، می خواهم لقاء الله را درک کنم. آن بزرگواری که گفته است:

خود هنر دان، دیدن آتش عیان نی گپ دلّ علی النار دخان



یعنی کسی که در فضائل اخلاقی کار می کند گپ می زند، حرف می زند؛ چون استدلال می کند که طبق دلیل حکمت، طبق دلیل عدالت، طبق فلان ادله، طبق ظاهر احادیث، طبق این برهان عقلی، طبق این برهان نقلی جهنم هست، بهشت هم هست. این گپ می زند؛ برای این که می گوید: از این دود می توان پی برد که آتش هست: دل علی النار دخان. هنر، آن است که آدم آتش را ببیند. در مورد مبدأ این طور است، در مورد معاد این طور است، در مورد وحی و نبوت این طور است. همه حرف هایی که در کتاب های اخلاقی است، در حد استدلال است و مفهوم است و برهان؛ یا عقلی، یا نقلی و مانند آن.

د) رابطه اخلاق با فلسفه

اخلاق جزء علوم جزئی است و زیرمجموعه فلسفه است. اخلاق درباره تهذیب نفس است. اصل این که نفس موجود است، نفس مجرد است، و... را فلسفه تبیین می کند، بعد به اخلاق می دهد، تا درباره عوارض و اوضاع عقل و نفس بحث کند. کسی که فن اخلاق می نگارد، موضوع و بسیاری از مبادی آن را از فلسفه می گیرد. چون این علم جزئی است و نه کلی. زیر مجموعه فلسفه است. تحت اشراف آن است و در تحصیل موضوع و بسیاری از مبادی اساسی و امدار فلسفه است. بعد از این که در فلسفه ثابت شد نفس موجود است و مجرد است و شوون علمی و عملی دارد، آنگاه در فن اخلاق بحث می شود که فضیلت نفس چیست، راه تحصیلش کدام است؟ و رذیلتش چیست، راه درمانش کدام است؟

ه) رابطه فلسفه با عرفان



بنابراین اخلاق زیر مجموعه فلسفه است، و فلسفه زیرمجموعه عرفان. موضوع آن، یک هویت مقسمی است، موضوع این یک وجود به شرط لای از تخصص طبیعی و تخصص ریاضی و تخصص منطقی و تخصص اخلاقی است که سایه افکن بر فلسفه است.

چنان که عرفان به دو بخش عرفان نظری و عرفان عملی تقسیم می شود، اخلاق



هم به دو بخش تقسیم می‌شود: اخلاق نظری که کارهای نظری در زمینه اخلاق است؛ مثل احیاء العلوم غزالی و محجۀ البیضاء فیض کاشانی و اخلاق سیر و سلوک اخلاقی است. بنابراین، اخلاق زیرمجموعه فلسفه است، اما عرفان، فوق فلسفه است و در سیر و سلوک اخلاقی و عرفانی یکی می‌کوشد آدم خوبی بشود، اهل بهشت بشود، یکی می‌کوشد جهنم نرود، یکی می‌کوشد اینجا که هست، جهنم را ببیند. آنهایی که برابر خطبه متقین حضرت امیر (ع): هم و الجنه کمن قدرءآها، وقتی که شرط تقوا را تحصیل کردند، تازه به مقام (کأنّ) می‌رسند، نه مقام (ان) که مقام کان مقام احسان است. مقام احسان این است که: ابد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک این مقام کان است؛ گویا آدم آتش جهنم را می‌بیند، گویا بهشت را می‌بیند و گویا به لقاء الله بار می‌یابد. اما مقام عرفان مقام آن است؛ همان طور که حضرت امیر فرمود: ما کنت اعبد ربا لم اره و ایشان از آن رو غایت آمال العارفین است که شهود تام را طلب می‌کند. پس مرز اخلاق کاملاً پایین است و فلسفه در حد وسط است و مرز عرفان در اوج است. اخلاق نظری است، فلسفه نظری است و بالای آن عرفان نظری است. اخلاق عملی پائین است و عرفان عملی بالا.

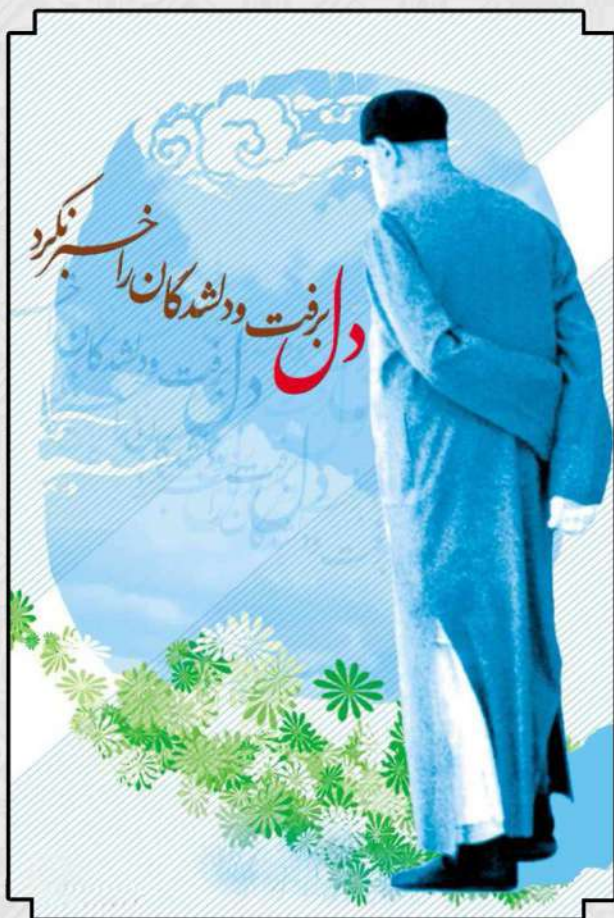
و) راه رسیدن به مقامات عرفان

مطلب دوم آن است که اصلی‌ترین راه برای این که انسان بتواند به آن مقام عرفان برسد و ببیند، باید از این خصوصیت‌ها برهد؛ یعنی از خصوصیت‌های بدنی برهد. ما هر کدام یک رؤیای صادقی داریم، یا از دیگران شنیده‌ایم. در رؤیای صادق، انسان با این چشم فیزیکی یا گوش فیزیکی چیزی را نمی‌شنود و نمی‌بیند. اینها را می‌گذارد کنار و با چشم و گوش دیگر سفر می‌کند. یک عارف با موت ارادی اینها را می‌گذارد کنار و توانایی آن را دارد که برای خودش یک حالت منامیه درست کند. حالت (منامیه) این است که انسان بیدار است، اما در عین حال که بیدار است، چیزهایی را می‌بیند که دیگران نمی‌بینند و اگر چشمش را ببندد، باز هم می‌بیند.

سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبائی می‌فرمودند: این حالاتی که برای وجود مبارک سیدالشهداء در راه پیش آمد، غالباً حالت منامیه بود. نه انی که نوم باشد. نه این که وجود مبارک سیدالشهداء خوابید و خواب دید که این قافله می‌رود و مرگ به دنبال آنها، بعد استرجاع فرموده باشد! این طور نیست بلکه همان حالت منامیه بود که بعد علی بن الحسین (ع) فرمود: چرا استرجاع می‌کنید: و لسنا علی الحق. یا در عصر تاسوعا آن طور بود، یا صبح عاشورا آن طور بود؛ مثلاً دید که وجود مبارک پیغمبر (ص) فرمود: تو فردا شب مهمانی مایی. غالباً اینها حالت‌های منامیه بود، نه این که خواب بود و خواب دید.



دلجویی پیر



دست آن شیخ بیوسید که تکفیرم کرد
محتسب را بنوازید که زنجیرم کرد
معتکف گشتم از این پس به در پیر مغان
که به یک جرعه می از هر دو جهان سیرم کرد
آب کوثر نخورم، منت رضوان نبرم
پرتو روی تو ای دوست! جهانگیرم کرد
دل درویش به دست آر که از سرّ الست
پرده برداشته، آگاه ز تقدیرم کرد
پیر میخانه بنازم! که به سر پنجه‌ی خویش
فانیم کرده، عدم کرده و، تسخیرم کرد
خادم درگه پیرم که ز دلجویی خود
غافل از خویش نمود و زیر و زیرم کرد.

ز مرگ ارادی امام



خصوصیت بارز امام (رض) این بود که از مرگ نمی‌ترسید؛ چون مرگ ارادی را تجربه کرده بود. وقتی مرگ ارادی را تجربه کرده بود، وقتی که ترس از مرگ نباشد، انسان چیزی کم نمی‌آورد و بقیه مسائل برای او حل است. از این رو در مورد تبعیدشان بعد از واقعه ۱۵ خرداد می‌فرمودند: اینها می‌ترسیدند، من نمی‌ترسیدم. همچنین در واقعه ۲۵ شوال که عوامل رژیم پهلوی بعضی از طلاب را مجروح کردند و بعضی را به شهادت رساندند و بسیاری از آقایان ترسیدند و گفتند: وقت تقیه است و ساکت شدند، اعلامیه امام در فردای آن روز که در آن خطاب به رژیم فرمودند: شما روی مغول را سفید کردید!



کسی که از مرگ نترسد، چنین آثاری دارد و کسی از مرگ طبیعی نمی‌ترسد که بالاترش را تجربه کرده باشد و آن مرگ ارادی است. انسان وقتی امیالش را امانه کند، متحرک بالهواء نباشد، متحرک بالهوس نباشد، متحرک بالمیل نباشد، بلکه متحرک بالولایه باشد، از مرگ هراسی ندارد. وقتی که از مرگ هراسی نداشت، چنین می‌شود. در انجام وظیفه آن چه که جلوی دیگران را می‌گرفت و می‌گیرد، همان ترس از مرگ است. بنده در همان بحبوحه قیام ایشان رفتم خدمت یکی از مراجع که از اساتید من هم بودند. دیدم بحار مرحوم علامه مجلسی را باز کرده اند و مشغول مطالعه بحث تقیه هستند. او گرچه ممکن بود بحثی از جهاد و مبارزه و فداکاری مطرح کند، ولی حرف جهاد را می‌زد و فکر تقیه در ذهنش بود. اما امام حرف جهاد را می‌زد، فکر جهاد را می‌کرد و قلبش برای جهاد می‌طپید. این خصوصیت را داشت. این هنر است. دیدن نار تمثیل است که مولانا گفته است، تعیین که نیست :

خود هنر دان دیدن مرگ عیان خود هنر دان دیدن بهشت عیان

خود هنر دان دیدن جهنم عیان خود هنر دان دیدن غیب عیان

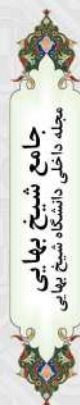
و امام در بخشی از معارف اسلامی جزء یومنون بالغیب نبود، جزء یومنون بالشهاده بود. ما نوعاً جزء مؤمنان بالغیب هستیم؛ یعنی به جهنم ایمان داریم، به بهشت ایمان داریم و به جمیع ما جاء به الوحی ایمان داریم. اما همه اینها برای ما ایمان به غیب است. جهنم را که ندیده ایم، به ما گفتند: جهنمی هست، گفتیم: آما و سلمنا؛ بهشتی هست، گفتیم: اعتقدنا و صدقنا. ایمان ما، ایمان به غیب است و این ضعیف‌ترین مرحله ایمان است که خدای ناکرده انسان اگر از این مرحله سقوط کند، دیگر مؤمن نیست.



مُرغ دل پَر می‌زند تا زین قفس بیرون شود
جان بجان آمد توانش تا دمی مجنون شود
کس نداند حال این پروانه دل سوخته
در بر شمع وجود دوست آخر چون شود
رهروان بستند بار و بر شدند از این دیار
بازمانده در خم این کوچه دل پُر خون شود
راز بگشای پرده بردار از رُخ زیبای خویش
کز غم دیدار رویت دیده چون جیخون شود
ساقی از لب تشنگان بازمانده یاد کن
ساغرت لبریز گردد، مستیت افزون شود
گر بیارد آبر رحمت باده روزی جای آب
دشتها سرمست گردد چهره‌ها گلگون شود

ک (امام، از مصادیق «یومنون بالشهاده» بود

اینکه قرآن فرمود: «یومنون بالغیب»، این بیان حداقل است، نه معیار کمال؛ یعنی از این حداقل نگذرید، وگرنه آن که فرمود: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا» که ایمان به شهادت دارد. ایمان به غیب ندارد. او با بهشت همراه است، او جهنم را از نزدیک می‌بیند؛ چون خودش قسیم الجنة و النار است و امام جزء مراحل نازله یومنون بالشهاده بود. بنابراین از مرگ هراسی نداشت. اغلب ما عاقلانه سخن می‌گوئیم وهامانه (باوهم) کار می‌کنیم. الان اگر یک مرده را در یک اتاق تاریک بگذارند و به کسی بگویند: شب پیش او بخواب، برهان عقلی خوب اقامه می‌کند، در آن زمینه ممکن است مقاله ای بنویسد که مرده، مرده است و دیگر کاری با آدم ندارد. استدلال که می‌کند، می‌بیند بله همراه است، اما اگر





مقاله ای بنویسد که مرده، مرده است و دیگر کاری با آدم ندارد. استدلال که می‌کند، می‌بیند بله همراه است، اما اگر بگویید: حالا شب پیش او بخواب، می‌ترسد. این توهمانه عمل کردن و عاقلانه سخن گفتن داب خیلی از ماهاست. اما امام عاقلانه عمل می‌کرد و عقلی که ذات اقدس اله به او داده بوده به حول و قوه عقل الهی، کان یقوم و یقعد، نه مثل ما که با عقل حرف می‌زنیم. اما فی الوهم اقوم و اقع می‌گوییم؛ چون او بمعزل عن تقیة الموت بود، هراسی نداشت. ایشان وقتی هراس نداشته باشد، شرح صدر دارد؛ چون انسانی که می‌ترسد، غمگین می‌شود. غم را که غم گفته‌اند، برای این است که مثل ابر، مثل غمام، فضای دل را می‌بندد و نمی‌گذارد آن شمس اندیشه‌ها، فضای ذهن را روشن کند. آدم غمگین، غمام زده است. بنابراین وجود او را آفتاب نمی‌گیرد. یک انسان هراسناک، غمگین است. یک انسان غمگین زیر غمام و ابر به سر می‌برد و دیگر شمس و عقل و عرفان و... شرح صدر به او نمی‌دهد؛ چون بر او نمی‌تابد، لذا در اندیشه‌هایش لرزان است.

امام این چنین نبود، شفاف بود، با شرح صدر این کار را می‌کرد. وجود مبارک موسی و هارون (ع) که درخواست شرح صدر می‌کردند: «رب اشرح لی صدري و یسر لی امری»، به همین مناسبت بوده امام هم چون شرح صدر داشت، باورش شده بود که این راه حق است و باورش شده بود که این کار را برای رضای خدا می‌کند و باورش شده بود که کاری را که خدا به عهده می‌گیرد، شکست در آن راه ندارد.

بنابراین چون از مرگ نمی‌ترسید، از مبادی مرگ هم نمی‌ترسید، از مؤخرات مرگ هم نمی‌ترسید. بعضی از امور هستند که جزء مبادی مرگند؛ فلان حادثه اگر پیش بیاید، به مرگ منتهی می‌شود. بعضی از امور جزء مؤخرات و لوازم مرگند که اگر انسان مرد، فلان حادثه پیش می‌آید. کسی که از مرگ هراسی ندارد، نه از مبادی قبل از مرگ می‌ترسد، نه از پیامدهای بعد از مرگ. این خصوصیت ایشان بارز بود. در مبارزه‌ها کسی موفق است که به بحث‌های علمی مبرز باشد و گرنه صرف مبارزه در عمل بدون مبرز بودن در علم، کار را به جایی نمی‌رساند. ایشان دستش در علوم نقلی پر بود، مبرز در علم بود، مجتهد مسلم بود، فقیه نامی و اصولی بود و هرچه دیگران داشتند، او داشت و با مبرز بودن علمی فتوا می‌داد.

مبارز بودن از آن جهت که و هو بمعزل عن تقیة الموت، تامین کرده است، با درس و بحث حاصل نمی‌شود. این، هنر است که در کتاب و کتیه نیست. الان غالب ما با آن که در بخش‌های ادبی اوزان شعر را خوانده‌ایم که مثلاً فاعلات فاعلات چیست و فاعول فاعول چیست، اما شاعر نیستیم. شعر هنر است. همچنین کم و بیش خطاطان به ما آموختند که اگر بخواهید مثلاً این حرف را بنویسید، راهش این است که چگونه قلم در دست بگیرید و چگونه آن حرف را بنویسید، ولی غالب ما خطاط نیستیم. آن هنر است. آیات جهاد، روایت جهاد، فضیلت جهاد، «فضل الله المجاهدین علی القاعدین» را خیلی از اساتید برای ما گفتند، اما اغلب ما مبارز نشدیم. آن هنر چیز دیگر است. کم نبودند عارفانی که کتاب‌های عرفانی تدریس می‌کردند، اما بمعزل عن تقیة الموت نبودند؛ در عرفان نظری صاحب نظر بودند، شاید کتاب‌های زیادی هم نوشتند، اما آن هنر را که: (خود هنر بین دیدن آتش عیان نی گپ دل علی النار الدخان) نصیب هر کسی نیست.

محراب را به شیخ ریاکار واگذار

برگیر جام و جامه زهد و ریا درآر

در هجر او نه بوس نصیب است و نی کنار

بوس و کنار یار بجانم حیات داد

مطالب ویژه نامه و اشعار امام برگرفته از پرتال امام خمینی و سایتهای جماران و بنیاد اندیشه اسلامی می باشد.





انتظار فرج ائمه‌ی
مُحرراد کشته



انتظار فرج ائمه‌ی
مُحرراد کشته

روحهٔ زندهٔ تحریک

السلام علیک یا روح الله
امام خمینی (ره) یک حقیقت همیشه زنده است.
مقام معظم رهبری

